

از ادیب طوسی :

فهلویات هغزبی قبریزی

بس از نشر قسمتی از فهلویات آذری قرن هشتم و نهم در مقاله گذشته به بکفرل و سبزده دو بیتی از شمس الدین محمد شیرین هغزبی تبریزی دست یافتم که از نظر زبان آذری بسیار برآرژش است.

این اشعار که آنها را میتوان فهلویات هغزبی نام نهاد در یکنسخه خطی از دیوان وی که تاریخ کتابت آن ۱۰۱۴ است و بنابر آقای عبدالجید مولوی تعلق دارد موجود میباشد و دوست داشتمندم آقای گلچین آنها را رونویس کرده و در دسترس اینجانب کذاشت اند بنابراین برخود فرض میدانم که از همت جوانمردانه هر دو بزد گوار سپاسگزاری کنم.

شمس الدین محمد هغزبی از شمرا و عرفای بزرگ قرن هشتم واوائل قرن نهم بوده که در قریه اهمند از قراubaوک روقدقات تبریز تولد یافته در آنجا نشوونما کرده و بسال ۸۰۸ در تبریز در گذشته و ویرا در قبرستان معروف سرخاب دفن کرده‌اند^(۱) و چون وی معاصر شیخ صفی الدین اردبیلی است فهلویات او را نیز باید مانند فهلویات شیخ صفی از آثار زبان آذری در قرن هشتم شناخت.

از مقابله فهلویات او با فهلویات شیخ همچو بنظر میرسد که از حیث لهجه و خصوصیات زبانی در کلمات تاجدی شبیه همند، با این تفاوت که هر کدام در اصطلاحات عرفانی و نوع تفکر و تلفظ کلمات وضعی مخصوص بخود دارند و علت آن در قسمت اول جدائی مسلک و در قسمت دوم فاصله مکانی است که شیخ بلهجه مردم اردبیل و هغزبی بلهجه‌حالی تبریز شعر سروده اما آنچه در هردو مشترک میباشد دستخور دگی اشعار است

که بعلت عدم دسترسی بنسخ متعدد اصلاح آنها خالی از اشکال نیست و چون راجع بهم لویات شیخ صفوی در مقاله گذشته بحث شده در اینجا فقط بذکر جهات اختلاف و مشخصاتی که در اشعار مغربی موجود است اکتفا می‌کنم :

۱ - در فهلویات مغربی گاهی بجای «از» و «ز» «اچ» و «ج» و یا گاهی «اج» و «ج» و «چو» یا «جو» آورده و در مواردی هم «از» و «ز» یا «از» و «ز» موجود است .

ابتدا همچو بنظر رسید، که این امر تاحدی بستگی بعرف ما بعد دارد بدین معنی که مثلا هر جا بعد از حرف اضافه «از» حرف با صدا یا «و» یا همزه بوده «از» و «ز» بکار می‌برده و در غیر این‌مورد «اج» و «ج» یا «اج» و «ج» می‌آورده مانند : «ازین» - «ازویر» - «ازاهنام» داران «اج دوگبته» و امثال اینها ولی مواردی موجود است که این نظریه را نقض می‌کند مانند «از خویشه» و «ازآن» واژاین «واز چشمان» و امثال اینها و همین اختلاف یکی از دلائل دستخوردگی و تصرف کتاب است مگر تصور شود که «مغربی» مانند دیگر عرفان قبیل بر عایت کامل مفردات اینجهای نداشت. و یا اقسام مختلف آن معمول بوده و وی هر جا هر طور خواسته است بکار برد़ه؛

۲ - چنانکه در اشعار خواهیم دید کاتب در موردی کلمه «تومه» را «توبه» نوشته و غالبا «ه» و «همزه» بصورت «م» کتابت شده مانند «امنامه» بجای «اهنامه» و «اعینه» بجای «ائینه» و «میر» بجای هیر

۳ - همه جا «ک» و «گ» یک صورت است و گاهی «د» و «و» دارای یک شکل است و این نیز بر اشكال کار افزوده
۴ - در مواردی نقطه ها کم وزیاد شده مانند «پشه» بجای پشه و «بورر» بجای «بوذر» واژ این قبیل ۰۰

باتوجه باشکالات فوق تا هر جا ممکن بود در اصلاح کلمات کوشیده و صور تیرا را که بنظر صحیح می‌آمد در داخل دوابرو آورده‌ام و کلماتی که اضافه شده در داخل گیوه گذاشتم و در باره اصطلاحات عرفانی و طرزاندیشه مغربی در این اشعار نیز باید بنکات زیر توجه شود:

۱ - مغربی نیز همه جا مانند شیخ صفوی بجای حق و خداوند کلمه «اویان» را بکار برد (دک مقاله سابق)

۲ - از اصطلاحات مخصوص او کلمات «نویوان» و «پیر» است که اولی

را درمورد «زنده عشق» و «جویای حق» و دومی را درمورد «گیتی» و «چرخ» بکار برده و همچنین منظور او همه جا از کلمه زیونده (زنده) زنده عشق است که هر گز نمیرد چنانکه عرفای دیگر نیز همین عقیده را داشته‌اند و بگفته حافظ:

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده‌شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

۳- مغربی در اشعار خود همه‌جا بهدالست توجه دارد و مانند سایر عرفای روان خود را منبعث از حق مطلق میداند که خارج از حدود مکان و زمان است و بهمین جهت غالباً شخصیت از لی خود اشاره کرده و بزبان حال و مقال میگوید:

بودم آنروز من از سلسله درد کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاکشان

۴- کلمه اهناه یا اهناهه در اشعار مغربی زیاد بکار رفته و منظور از آن ولایت حقه و عشق خداوندی میباشد و همچو بنظر میرسد که این کلمه از اصطلاحات مخصوص بزبان آذری بوده چنانکه در اشعار دیگران نیز دیده میشود این کلمه درموردی که مضاف‌الیه یا مفعول بواسطه واقع شده بصورت «چهناه» یا «چهناهه» درآمده

۵- در اشعار مغربی کلمه‌ای موجود است که آنرا «ناو» یا «ناو» میتوان خواند و در مورد محبوب و «یار» بکار رفته و اگر مصحف و محرف «یار» نباشد ناجار باید تصور کنیم که از اصطلاحات مخصوص باوست ولی وجه تناسی که او را بقبول این اصطلاح و اداسته برمن مجھول است

ممکن است تصور شود که «ناو» از جمله «ناد علیا مظہر العجائیب» استعاره شده یا «ناو» است بمعنی کشتی و چون بمحض خبر هتل‌اهل بیتی که مثل سفینه نوح هن تمسل بھانجی و هن تخلف عنها فقد غرق» علی ۴ و اولاد او سفینه نجات هستند مغربی کلمه «ناو» را کنایه از نام «علی ۴» آورده و چیزی که تاحدی این حدس اخیر را تائید میکند تعصب شدید مذهبی زمان اوست که ترکمانان بر تبریز حکومت میکرده و عموماً اهل سنت و مخالف شیعیان بوده‌اند، شاید او از راه تقبیه این کلمه را بجای «نام» علی ۴ برای خود انتخاب کرده چنانکه در دیوانش نیز بعلت همین تقبیه نامی از علی ۴ نبرده (۶)

۶- همچنین در آخر مصراعهای یک دو بیتی کلمه‌ای بصورت «اتر» تکرار شده که هیچ

محصلی برای آن نمیتوان پیدا کرد مگر تصور شود مصحف ایپ و آن نیز محرف عیش باشد و با «انز» محرف «انس» است^(۱) و چون دسترسی بنسخه های دیگری ندارم ناجار حل آنرا بهده آینده و امیگذارم: اینک اشعار:

-۱- منو (هنو^(۲)) گیتی بند(نبر^(۳)) اج نیستی هست
که بد(بر^(۴)) یان^(۵)(و) دلم جویان سر هست

hanu giti nabor ac nisti hast
ke bor yâno delom juyâne sarmast

معنی: هنوز گیتی از نیستی هست نشده بود که دل و جان من جویان سرمست بود
-۲- بند (نبر^(۶)) اج یان و دل نام و نشانی

کوا^(۷) یان هن اویان عهد می بست
nabor ac yân o del nâm o nešâni
kevá yâne man uyán ahd mibast

معنی: هنوز از دل و جان نام نشانی نبود که حق با جان من عهد می بست
-۳- ور آن عهدين^(۸) کویان^(۹) بسته ها (وا^(۱۰)) من

من اج اویان پیمان هیچه^(۱۱) نشگست
var on ahdinè kuyán basta vá man
man ac uyâne peymán hice našgast

معنی: واگر آن عهد اینست که حق با من بسته من پیمان حق را هیچ نشکstem
-۴- بند (نبر) دستی و دامانی بگیتی

کمن انج (اج^(۱۲)) ناد دامان هزار^(۱۳) دست
nabor dasti vo dâmâai begiti
ke man ac nâd dâmán házara dast

معنی: هنوز در گیتی دست و دامانی نبود که من بدمان ناد دست زدم
-۵- من اج اویان کو اهnamom^(۱۴) آورد

نام چهnam^(۱۵) من بخویشه نبت
man ac uyâne ku ahnâmom ávard
náme cahnâm man bêxiše nébast

معنی : من از حقم که عشق مرا آفرید ، من خود نام عشق برخود نبسته ام
مهر اچ مهروانان میشه^{۱۱} خوش نی

نیجه^{۱۲} رو مهروانی گسته بی گست^{۱۳}

meher ac mehrevânán miše xoš ni
nija ru mehrevâni gaste bi gast

معنی : مهر زیاد از دلبران خوش نیست ، همچنانکه اضهار مهر نیز از دلبران
زشت است (۱۴)

نه امر و جی^{۱۵} چما پیوندد (وای؟) ناد^{۱۶} -

نه امر و اچ دو گیتی دل چما^{۱۷} رست
na emrûjè cemá peyvand vá nâd
na emru ac do gití del cemá rast

معنی : پیوند ماو ناد امروزی نیست . و امروز دلما از دو گیتی نرسته
-) کما دل اچ گهان آن روزه بیریر^{۱۸}

کما او ناد پان (اویان؟) دمی وی^{۱۹} خویشه بنشت
ke má del ac gehán on rûjha bobrir
ke mávo uyán dami vi xíše benšast

معنی : که من آنروز از جهان دل بریدم که دمی با حق دور از خود نشتم (۲۰)
-) چو (چ^{۲۱}) خویشم مغربی آنروز برخاست

کوا اویان من آن روزه پیوست
ce xísom ma'lrebi on rûjhe barxâst
ke vá ú yâne man on rûjhe payvast

معنی : مغربی! من از سر خود آنروز برخواستم که جان من با حق پیوست
-) دل بچهnam آذر سوتی^{۲۲} ناد

چشم یان اچ دو گیتی دوتی^{۲۳} ناد

لاوه^{۲۴} چهنا میر^{۲۵} بیباره^{۲۶} بیرد

هر چه ۵ سالها اندوتی^{۲۷} ناد

del becahnâme âzar sûtomi nâd
 cašme yán ac do giti dûtomi nâd
 lâve cahnâmiyer bey bâra bêbord
 har ce de sâlehá andûtomi nâd

معنی : ای ناد! دل باذر عشق سوختم و چشم جان از دوگیتی دوختم
 سیل عشقت بیک باره برد ، آنچه درسالها اندوختم(۱)
 - ۳ - ار بدریا رسم دریاته وینم ۲۶

ور بصرحا رسم صحراء وینم
 بجز تو هیچ کنجی نی بگیتی
 از آن هریا ۲۷ رسم هریاته وینم
 ar bedaryá rasom daryá te vînom
 var besahrá rasom sahrá te vînom
 bejoz to hîc konji ni begiti
 azon har yá rasom har yá te vînom

معنی : اگر بدر یا رسم ترا می بینم و اگر بصرحا رسم ترا می بینم، در عالم
 گوشاهای از تو خالی نیست، از آنرو هر کجا میرسم همه جا ترا می بینم
 - ۴ - هر چه اویان واته ۲۸ دیله بشنیر ۲۹

دیله واته چو اویان نشر ۳۰ ازویر
 نبر ۳۱ گیتی که دیلم نویوان ۳۲ بر
 نویوانی متا ۳۳ (یا: هتا؟) ۳۴ گیتی برو پیر
 har ce uyâne vâta dëla beşnîr
 dëla vâta ce uyân našor ajh vîr
 nabor giti ke dëlom nov yován bor
 nov yovâni matá (hatá) giti baru pîr

معنی : هر چه حق گفت دل شنید و چون حق گفته بود دل گفته حق را از
 باد نبرد ، هنوز گیتی بوجود نیامده بود که دل من نوجوان (بعنی زنده عشق) بود
 نوجوانی که گیتی پیر برا او آمد(۲).

- ۵ - نه امر و بر بگیتی «و» نه مشگیر ^{۴۵} (یا: هشگیر ^{۴۶})

نه کوه نه کوشن ^{۳۷} و نکشته (نه کشته) و هیر ^{۴۸}
که من بژ ناد کوشن ^{۴۹} تو به (تومه ^{۴۰}) بنداخت

که من بژ گیل ^{۴۱} کوهان کرده نجیر ^{۴۲}
na amru bor begiti vo na mošgir(hašgir)
na kuh na kovšan o na kešta vo hir
ke man bejh nād kovšan tōma bendāxt
ke man bejh gil kūhān karda najjir

معنی : نه درخت در گیتی بود و نه کوشن، نه کشته و نه دشت (یا و نه بشه).
(یعنی هنوز چهان آفریده نشده بود) که من بکوشن ناد تخم افکندم و بگردشگاه (با: خم) کوههای او شکار کردم .

- ۶ - نه گیتی بر هنونه کوشن و دشت
کما چهنامه داری تومه می کشت

تومه چهنام اما آورده بین بوم
اما رنگ اژول ^{۴۳} و آلالوان ^{۴۴} دشت
na git̄i bor hanu na kovšan o dašt
kemá cahnáma dâri tōma mikäst
tōma cahnám amá ávorda bin bûm
amà rang ajh volo âlálaván dašt

معنی : نه هنوز گیتی بود و نه کوشن و دشت که تخم عاشقی می کشتم -
تخم عشق ما باین زمین آوردیم و بگل ولاهای دشت ما رنگ بخشیدیم
اویان بدیله وات از خویشه بورر (بوزر؟) - ۷ -

ورنه ژین فکر و ژین اندیشه بورر
نا دم اهنا مه داری گیشه داری

از آن کیشر ^{۴۵} کوی رین (این) گیشه بورر
uyán bedéle vát az xiše bûzer
var na jhin fekr o jhin andišhe bûzer

nádom ahnáma dâri kiše dâri
azon kišer kevi in kiše búzer

معنی : حق بدل گفت از خود بگذر و گرنه از این فکر و اندیشه صرف نظر کن، اگر عشق ناد من داری دارای کبیشی ، واژ آن کبیش خود که غیر از این کبیش است بگذر

- ۸ - اما در گوی «آی» از (اژ) خویشه بورر (بورز)

هان پس او کن ^{۴۶} گهان و پشه (پیشه ^{۴۷}) بورر
از از اهنامه داران کیشه داری

از (اژ) ین آینه (ئینه) و این کبیشه بورر

amá dar kûy ây ajh xiše búzer
hàn pas ovkan gehân o pišh búzer
ar ajh ahnáma dârân kiše dâri
ajhon áinah o in kiše búzer

معنی : بکوی ما آی واژ خود بگذر، هان : این جهان را پس افکن و پیش بینا اگر کبیش عاشقان داری از این آینه و کبیش در گذر

- ۹ - سحر گاهان کدیلم تاوه گیری

چو (؟) آهم هفت چرخ آلاوه ^{۴۸} گیری

چدیلم آذربین آهی و راهی (ئی)

دو ز ^{۴۹} از تاودیلم تاوه گیری

sahar gâhán ke dêlom tâve gîré
jhe âhom haft carx âlâve gîré
ce dêlom âzarin âhi varâyé
du vejh ajh tâve dêlom tâve gîré

معنی : سحر گاهان که دلم می سوزد ، از آهم هفت چرخ الومی کبرد ، از دلم آتشین آهی بر می آید که دود آن از شرار دلم سوزندگی پیدا میکند .

- ۱۰ - آنک ^{۵۰} وی ^{۵۱} ساو ^{۵۲} سامانی از (اژ) ین اتر (افز ^{۵۳})

آنک وی دیل و دی (وی) مانی (یانی) ازین اتر

آنک پش^{۵۴} ناد وارو^{۵۵} د شود (و) رو

میشه بنگشته لاوانی^{۵۶} از این اثر

ának vi sâvo sâmâni ajh in onz

ának vi dělo vi yâni ajhin ònz

ának pes nâd vâru de šovo ru

mîše bengašta lávâni ajhin onz

معنی : آنک ! از این انس بی سروسامان و بی دل و جانی، آنک در شب روز پیش
باروی نادویش نگشته سرگردانی (۴).

۱۱ - دیله^{۵۷} اویان چو(ج) من سامانه بگزت (بگرت) :

چو(ج) من بوم و برو دامانه بگزت

بجز اویان نوینم بین برو بوم

برو بوم همه اویانه بگزت

děla úyán ce man sâmâne begret

ce man bûm o baro dâmâne begret

bejoz uyán nevinom bin baro bûm

baro bûmom hama úyâne begret

معنی : حق بدل من سامان گزید و برو بوم وجودم را فرا گرفت ، کسی بجز
حق در این برو بوم نمی بینم ، همه برو بوم مرا حق گرفته است .

۱۲ - سحر گاهان که چشم آوه گیری

گهان از آوه چشم لاوه گیری

امند (امند)^{۵۹} خوناوه از چشمان برا آرم

که گیتی سر بسر خوناوه گیری

sahar gâhán ke cašmom áve giré

gehán ajh áve cašmon lâve giré

amand xûnâva ajh cašmán bar árom

ke giti sar besar xûnâve giré

معنی : با مدادان که میگریم ، از آب چشم جهان را سبل میکبرد ، آنقدر خوناوه
از چشم فرو می ریزم که سراسر جهان پراز خوناوه میشود .

۱۳ - خور^{۶۰} او زردی شوی(شی) بکوشن و میر (هیر)
 «که» دام انداتمی^{۶۱} از (از) رای نجیر

ناگهان ها کتم^{۶۲} بدام خویان (جویان)

دام و نجیر و میرم (هیرم) بشاراژویر
 xor ou zardi šori bekovšan o hír
 ke dám andátomi azh râye najjír
 nágahán há katom bedâm cuyán
 dàmo najjíro hírom bešor ajh vîr

معنی : خورشید در کوشن و دشت رو بزردی میرفت (عنی نزدیک غروب بود)
 که من برای شکار دام افکندم ، ناگهان بدام حق در افتادم و دام و نجیر و دشم
 از بیاد رفت .

۱۴ - مرده دیلم چواویان نوه^{۶۳} بشنیر
 بیو^{۶۴} جویان دیلم پیر و زیر^{۶۵}

هر که ژیوند^{۶۶} بو بیو چواویان
 نمیری تا کویران و نبو^{۶۷} پیر
 morda dëlon co uyán nava bešnîr
 bebu jubân dëlom bé baro jhír
 har ke jhívanda bu bebu ce uyán
 namíré tá ke vérán vènebo pír

معنی : دل مردهام چون نوای حق شنید، بیالا وزیر (در همه جا) جویان او
 شد، هر که زنده بعشق شد از آن حق است و ناجهان ویران نشده نمیرد(۱)

مشخصات

در اشعار مغربی مشخصات زیر مشاهده میشود :

- (۱) - «ز» گاهی به «ج» و در مواردی به «ج» و یا «ژ» تبدیل میشود: از = اج،
 روز = روج و روز
 (۲) - «ج» در اول به «ی» تبدیل میشود: جان = یان، جا = با، جوان = بوان .

- (۳) - «ب» اول که بعد از آن «ا» یا «ی» باشد به «و» تبدیل شده: با = وا
بی = وی ، بینم = وبنم ، مهربان = مهروان
- (۴) - «د» آخر کلمات که مسبوق به «ی» با «و» بافتحه باشد غالباً به «ر» تبدیل یافته: بشنید = بشنیر ؛ بود = بور ، زده = زره
- (۵) - «ت» خطاب به «ر» تبدیل شده چهنامیر = چهنامیت ، کبشر = کشت
- (۶) - حرف «ف» و «خ» در وسط افعال حذف شده: اندوت = دوخت ، کفت = کت
- (۷) .. «ش» ضمیر به «ژ» تبدیل شده: بژ = بش
- (۸) حرف آخر که ما قبل آن «ا» یا «و» باشد در مواردی حذف شده: هنوز = هنو ، روز = رو ، باز = وا
- (۹) . «ف» در فعل افکنندن به «و» بدل شده: افکن = اوکن
- (۱۰) - «د» سوم شخص مضارع مانند سایر لهجه های آذری به «è» تبدیل یافته: گیرد = گیری ، برآید = وردآئی
- (۱۱) - بجای «ما» ضمیر «اما» آورده
- (۱۲) .. «ب» «اول» در «بیش» به «م» بدل شده: میش = بیش
- (۱۳) - هرجا در آخر کلمات دو حرف ساکن دنبال هم واقع شده بر حسب محل، ساکن اول یا دوم را کسره داده و در موردی که کلمه مزبور مفعول بواسطه «ب» باشد آخر آن مفتوح میشود: مهر = مهـر ، اندیش = انـدیـش ، بدل = دـبـلـه ،
- (۱۴) - «چو» معنی «برای» آمده.
- تذکر: چنانکه ملاحظه میشود بیشتر این مشخصات در اشعار شیخ صفو نیز موجود است (رک مقاله سابق). اینک در اینجا بتوضیح لغات میپردازم:
- ۱ - hanu = مخفف «هنوز» و در پارهای از لهجه های آذری hani و hane نیز دیده میشود. چنانکه در مقاله های بعد باید
- ۲ - na-bor = مرکب از «ن» نفی و bor مخفف «بور» معنی «بود» = «بود». و راجع باین تبدیل در مقاله گذشته نیز بحث شده

۳ - *yān* = جان، در شعر همام تبر بزی آمده و در کردی نیز *gyàn* میگویند

۴ - *vá* = با

۵ - *ahd - in - é* = عهد اینست.

۶ - *kuyân* = که - اویان

۷ - *hîce* = هیچ - (رک شماره ۱۳ مشخصات)

۸ - *hàzara* = مرکب از «ها» و «زره» معنی «زده» = بزده

همچو بنظر می آید که در این لهجه «ها» فقط در اول «ماضی» در می آمده و مفید تا کید است؛

تذکر - در اشعار مغایر غالباً ماضی بسیاق زبان پهلوی بوسیله ضمایر قبل از خود صرف شده : من هازره = من بزدهام ، من پیمان هیچ نشکست ، اما آورده در صورتیکه مواردی هم موجود است که خود فعل صرف شده، ها کنیم = درافتادم ، انداتمی ، سوتمی ، اندوتمی ... و شاید صرف بوسیله ضمایر قبل از فعل مخصوص بماضی نقلی بوده

۹ - *ahnäm* = چنانکه گفتیم این کلمه همه جا در اشعار آذری معنی «عشق» آمده و در برهان قاطع نیز معنی کروفر و دولت و خودنمایی ثبت است ولی منشاء این لغت معلوم نشد شاید محرفي از «عهد نامه» باشد و اشاره «بعهدالست» است (!)

۱۰ - *cahnäm* = مرکب از «چ» معنی «از» و «اهنام»

تذکر - در لهجه آذری کلماتیکه مفعول بواسطه «از» یا مضاف الیه واقع میشوند با «چ» یا «ز» می آید . لاوه چه نامیر ... بزناد کوشن - بکوشن ناد....

۱۱ - *mis* = بیش؛ زیاد - در لهجه آذری گاهی «ب» اول به «م» بدل میشود و هنوز این روش در تبریز معمول است و بجای «بیشه» و «بهانه» «میشه» و «مهانه» میگویند

۱۲ - *nija* = همچو بنظر رسید که این کلمه همان «نجه» ترکی است و معنی «چطور که همان طور که» می آید و اگر این فرض صحیح باشد میتوان دریافت که در اوآخر قرن هشتم تک تک لغات ترکی در زبان آذری بکار میرفته

۱۳ - *ru* - *mehrevâni* (مرکب از کلمه «رو» و «مهر بانی») = اظهار

مهر بانی و برو آوردن آن ۰۰۰ و شاید هم تحریف شده «zu mehrewāni» و ده
(رک آخر مقاله)

اینکه مغرسی زیادی مهر و اظهار آنرا از معشوق عیب شمرده، مبتنی بر یک عقیده عرفانی است که هرچه استنکاف و ناز معشوق زیادتر باشد شوق و سوز و گداز عاشق افزونتر است و همین امر موجب صفاتی دوح و کمال باطن شده و عاشق را بحقیقت سوق مبدهد که بکفته شاعر :

دلم از محنت قریش خو نست لمن بعد ز قرب افزونست
 = ۱۴ - امروز = emrâjè = امروز + è مخفف «است»
 امروز است .

۱۵ - دلما = del-ce-mâ (رک ذیل شماره ۱۰)
 ۱۶ - بوبیر = bobrîr (ب) + بوبیر = برید = بیرید

نه کر .. چنانکه در مقاله سابق هم بیاد آور شدم در لجه های مختلف آذوی
 «د» آخر که مسبوق به «و» یا «ی» یا «فتحه» یا ضمه باشد غالبا در افعال قلب به «ر»
 میشود : بود = بور ، شنید = شنیر ، برید = بربیر ، زده = زره ، شد = شر ...
 ... = vi - ۱۷

۱۸ - $ce = z$ — در متن co آمده وابن کلمه چنانکه در مقاله سابق هم گفته شد بمعنی «برای» آمده و در اینجا مناسب نست

سوختم = sûtomi - ۱۹
دوختم = dûtomi - ۲۰

سیلاب عشقت (در کردی lafow = lâve cahnâmiyer - ۲۱
= مركب از «ب» و «ای» معنی «بک» و «باره» = beybâra - ۲۲

۲۴ - de = مخفف < در > حرف اضافی

۲۵ - andûtomi = اندوختم

۲۶ - vinom = بیزم

۲۷ - yá = جا

۲۸- *wata* = سوم شخص مذ. رد ماضی اذ فعل *wâtan* بمعنی کفتن — در

مضارع *wâj* می‌آید (رک مقالات سابق)

- ۲۹ = *beşnîr* بشنید

۳۰ = *našor* شدن (رک فعال سوم شخص ماضی منفی از فعل *soran*)

(مقاله سابق)

- ۳۱ = *nabor* نبود = مخفف *nabur*

- ۳۲ = *nov yovân* نوجوان (رک مقالات سابق)

۳۳ = *mata* از سیاق عبارت این کلمه «آمد» معنی میدهد و شاید سوم شخص ماضی مفرد از فعل *matan* مخفف *âmatan* باشد(۲)

- ۳۴ = *hatá* اگر این صورت درست باشد بصحبت نزدیکتر استجه *hâta* در کردی به معنی «آمد» معمول است.

- ۳۵ = این کلمه بسیاق عبارت، باید نوعی از درخت باشد که در مقابل «امروز» آمده - احتمال داده شد که شاید مقصود مشکمید با بیدمشک باشد (مشک + «ویر» بجای «بید») شاید هم «مشکیر» معنی زغن باشد که شکار میکند (رک آخر مقاله)

- ۳۶ = اگر این صورت اخیر صحیح باشد میتوان آنرا مبدل «ازگیل» یا «ازگیل» شناخت (۲)

- ۳۷ = این کلمه از لغات مخصوص آذری است که در اغلب لهجه‌های آن معمول است و هم اکنون در تبریز و اطراف آن «کوشن» میگویند و به معنی هموار اطلاق میشود که دهات را بیکدیگر متصل میکند (رک مقاله سابق)

- ۳۸ = این کلمه در دو سه مورد از اشعار مغربی آمده و هم‌جا در مقابل «کوشن» یا «کشت» ذکر شده و نشان میدهد که مقصود از آن «دشت» یا «پشت» است و هر دو معنی قابل قبول است چه در هرزنی *hôr* معنی «دشت» آمده و در زبان پارسی «هیر» به معنی «پشت» نیز دیده شده چنانکه در کتاب نصاب الصبيان ففارا به «هیر» ترجمه کرده و شاید کلمه «ماهور» نیز با آن تناسبی داشته باشد(۲)

تذکر - در کردی هال به معنی «غار» آمده ولی از سیاق شعر دیگر مغربی «خور او زردی شری بکوشن و هیر» پیداست که این معنی در اینجا صادر نیست

- ۴۰ = *bejh-nâd kovsan* بکوشن ناد

- ۴۰ - **tôma** = تخم و تخمه - بذر (پهلوی *tom-tohm*) - در شمال غربی ایران *tôhm* تلفظ مبینده (بار تلومه ۶۲۳) - کردی *tôm*
- ۴۱ - **kil** = این کلمه در لغت بمعنی خمیده و کج آمده چنانکه قطران گفت: بتی که قدش چون قول عاشق آمد راست مهی که قولش چون پشت عاشق آمد کیل واگر از این معنی گرفته شده باشد باید در اینجا جمله «بُر کیل کوهان» «خم کوهها» معنی شود و اگر *gil* خوانده شود ناچار با کلمه *gal* و *gar* بمعنی «گردن» و «گربوه» مناسب خواهد بود . در کردی *gil* بمعنی سیاحت و گردش آمده و این معنی نیز در اینجا بی مناسبت نیست^(۱)
- ۴۲ - **najjîr** = نجیر و شکار
- ۴۳ - **vol** = گل (رک مقاله‌ای سابق)
- ۴۴ - **älâla** = مرکب از *äl* بمعنی سرخ (در طبری و دری نیز *äl*) و *lâlah* و «آن جمع» = سرخ لاله‌ها = لاله‌ای شقایق در لری : *alala*
- الله کوہساران هفت‌ای بی بنشجو کناران هفت‌ای بی (با باطاهر) کیشت ، آئینت
- ۴۵ - **kîs-er** = افکن = فعل امر از «او کندن» بمعنی «افکندن» ! پهلوی : *kan+ou*
- ۴۶ - **pîse** = پیش ، (رک شماره ۵۴)
- ۴۷ - **älâv** = الو ، شعله (رک مقاله سابق)
- ۴۸ - **du-ejh** = دود + «اش» ضمیر سوم شخص = دودش
- ۴۹ - **änak** = اشاره بدور در مقابل «اینک»
- ۵۰ - **vi** - (رک شماره ۱۷)
- ۵۱ - **sà** = مخفف «سار» بمعنی «سر»
- ۵۲ - **onz** = چون این کلمه در متن بصورت «اتر» نوشته شده احتمال داده شد که ممکن است «انز» بوده و محرف «انس» است ، اگرچه این معنی نیز چندان

متناوب نیست (۱)
 ۵۴ - pesal = مخفف «بیش» و هنوز در تبریز کلمه «بیش» را *pesal* تلفظ میکنند.

۵۵ - vâru = بارو : باره ، برج و حصار
 ۵۶ - lâván = لاو + «آن» مفید حالت — (در سیاق عبارت این کلمه معنی حیران و سرگردان میدهد و شاید با کلمه لاو به عنی سیل (رک شماره ۲۲) تناسبی داشته باشد و بر یک فرض lâván = اطراف ، کناره‌ها (رک آخر مقاله)

۵۷ - dîla = بدل

۵۸ - begrét — مخفف «بگرفت»

۵۹ - emand = این کنم در متن بصورت «امند» نوشته شده و بنظر رسید که ممکن است em معنی «این» و «and» (مداد) = emand این اندازه «اینقدر» — (در کردی نیز omemda بهین معنی آمده است)

۶۰ - ou = بمعنی «بر» در آذری موجود است (در بهلوی ov)

۶۱ - andâtomi = می‌انداختم

۶۲ - hâ katom = (مرکب از «ها» و «کنم» اول شخص مفرد ماضی از فعل مخفف katan به عنی افتادن — این فعل هنوز بهین صورت و معنی در کردی و خونساری موجود است) = بیفتادم

۶۳ - navâ = مخفف آواز

۶۴ - bebu = ب + بو بمعنی «شد»

۶۵ - bûran = نذکر — در اشعار مغربی فعل «بودن» معمولاً بصورت bûran صرف شده و هر جا آنرا بمعنی «شدن» آورده بصورت buvan صرف کرده و همین تفاوت در اشعار شیخ صفو نیز دیده میشود با این اختلاف که در آن جامعه‌زارع قسم اخیراً be آورده و در اینجا bo (رک شماره ۶۷)

۶۶ - jhir = زیر (در کردی نیز cir و

۶۷ - jhîvanda = زیونده = زنده . (رک مقاله سابق)

۶۸ - ve nebo = سوم شخص مفرد مضارع منفی از فعل buvan بمعنی «شدن» = به نشود نباشد

تذییل - در اشعار زیر چنین بنظر میرسد که :

الف - در بیت شماره ۶) کلمه *mîša* «مخفف همیشه» باشد و در مصراع دوم نیز ممکن است «رومروانی» مصحف «زومروانی» تصور شود و در این صورت معنی بیت چنین است : مهر از دلبران همبش خوش نیست همچنانکه زود مهروزیدن نیز از آنان رشت است (۴)

ب - در دو بیتی «۴» مصراع آخر ممکن است *hetâ* بمعنی «مادام که» باشد (کردی *eta*) و اگر کلمه «برو» بمعنی «بود» آمده باشد (رک مقاله سابق) معنی آن مصراع چنین است : «نوجوان است تا گیتی پیر بود (۴)

ج - در دو بیتی «۵» ممکن است کلمه *mošgîr* مخفف موشگیر بمعنی «زغن» باشد که شکار میکند و شاعر میخواهد بگوید «هنوز درخت با شکار کننده‌ای بعالمنیامده بود که من تخم عشق کشتم و شکار عشق کردم» (۴)

د - در دو بیتی «۱۰» مصراع چهارم اگر «میشه» مخفف «همیشه» و دو کلمه بعد آن «بنکشته لاوان» *bin kesta lâvân* خوانده شود باید بیت اخیر را چنین معنی کنیم : آنکه پیش باروی ناد در شب و روز همیشه باطراف این کشته‌ای (۴) و *lâvâna* در کردی بمعنی کنار و زیواره آمده)

تبریز آذرماه ۱۳۳۵

ادیب طوosi